

معارف قرآنی

یعقوب جعفری

نخستین خونی که ریخته شد

کشتن یک نفر مانند کشتن همه انسان هاست

وَ أَتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَىٰ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ
 مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّْ يَدَكَ
 لِتُقْتَلَني مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ
 تَبُوءَ بِإِذْنِي وَ إِيْمِكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ
 نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ
 لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ
 فَأُوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ.

و بر آنان داستان دو پسر آدم را بدرستی بخوان. هنگامی که هر کدام یک قربانی تقدیم داشتند پس، از یکی از آنها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد؛ گفت: البته تو را خواهم کشت گفت: خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد. البته اگر دست خود را به سوی من دراز کنی که مرا بکشی، من دست خود را به سوی تو دراز نخواهم کرد که تو را بکشم؛ من از خداوندی که پروردگار جهانیان است، می ترسم. من می خواهم گناه من و گناه خودت را برداری و از یاران آتش شوی و آن سزای ستمگران است. پس نفس او، او را به کشتن برادرش وادار کرد و او را کشت و از زیانکاران شد. پس خداوند کلاغی را برانگیخت که در زمین کاوش می کرد تا به او نشان دهد که چگونه جسد برادرش را پنهان کند. گفت: وای بر من، آیا عاجز شدم که مانند این کلاغ باشم و جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس او از پشیمانان شد.

سوره مائده آیات ۲۷-۳۱

داستان مهمی که در این آیات آمده مربوط به هابیل و قابیل دو فرزند آدم ابوالبشر و کشته شدن هابیل توسط قابیل است. خداوند این داستان را بیان می‌کند تا زمینه‌ای برای بیان مطلبی مهم درباره قتل نفس باشد که در آیات بعدی می‌آید.

خداوند پیامبر خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و به او می‌فرماید: که داستان دو پسر آدم را به راستی و آنچنانکه هست، بر آنان (یعنی اهل کتاب) بخوان تا از حقیقت این داستان باخبر شوند. چنین به نظر می‌رسد که اصل این داستان در میان یهود و نصاری وجود داشته ولی به صورت ناقص و تحریف شده بوده است و در تورات فعلی هم آمده و با آنچه در قرآن ذکر شده تفاوت‌هایی دارد (رجوع شود به سفر پیدایش، باب چهارم، جملات ۱ تا ۱۷) آنچه در این آیات آمده، حقیقت محض و بدور از هر گونه تحریف است.

داستان از این قرار است که حوا همسر آدم چند بار دوقلو زایید، یک بار هابیل و خواهرش به دنیا آمدند و یک بار هم قابیل و خواهرش متولد شدند. وقتی این فرزندان به رشد و بلوغ رسیدند، طبق دستور آدم، خواهر هم شکم هابیل نامزد قابیل و خواهر هم شکم قابیل نامزد هابیل شدند. البته در بعضی از روایات آمده که آدم حوریه‌ای برای هابیل و جثیه‌ای برای قابیل نامزد کرد و به هر حال نامزد هابیل زیباتر از نامزد قابیل بود و قابیل بر هابیل حسد کرد و زیر بار نرفت. برای اینکه آدم، درستی تصمیم خود را ثابت کند، به این دو برادر دستور داد که هر کدام یک قربانی کنند، قربانی هر کس قبول باشد، با آنکه زیباتر است، ازدواج کند. هر دو برادر قربانی کردند هابیل که اهل ایمان و تقوا بود، از بهترین گوسفندان خود قربانی کرد ولی قابیل که عقیده درستی نداشت و اهل زراعت بود، از بدترین محصول خود قربانی کرد و هر دو قربانی خود را بالای کوهی قرار دادند. قربانی هابیل قبول شد ولی قربانی قابیل قبول نشد. قبولی قربانی هابیل و رد قربان قابیل از طریق وحی به آدم اعلام شد و در بعضی از روایات آمده که قربانی هابیل را آتشی سوزاند و این علامت قبولی قربانی بود همچنانکه در این آیه آمده:

«....قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ عٰهَدَ الْاِنۡسَآءَ لِرَسُوۡلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرۡبٰنٍ تَاْكُلُهٗ

(آل عمران/۱۸۳)

النار...»

گفتند: همانا خداوند به ما سفارش کرده که به پیامبری ایمان نیاوریم مگر اینکه برای ما

قربانیی بیاورد که آتش آن را بخورد.

جزئیات قصه و نام هاییل و قابیل و علت قربانی کردن آنها در قرآن نیامده و در قرآن، داستان از اینجا شروع می شود که آن دو برادر قربانی کردند و از یکی از آنها پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. در این حال آن برادری که قربانی او پذیرفته نشده بود (قابیل)، به برادر دیگر (هاییل) گفت: تو را خواهم کشت او در مقابل گفت: خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند. هاییل می دانست که برادرش اهل ایمان و تقوا نیست که این سخن را به او گفت. او سپس ادامه داد که اگر تو دست خود را دراز کنی که مرا بکشی من دست خود را به سوی تو دراز نخواهم کرد که تو را بکشم. البته منظور این نیست که من در مقابل تو از خودم دفاع نخواهم کرد؛ بلکه منظور این است که اگر تو قصد کشتن مرا داری من چنین قصدی ندارم چون من از خدای خود که پروردگار جهانیان است، می ترسم. او ادامه داد که می خواهم که تو، هم گناه من و هم گناه خود را برداری یعنی گناه من نیز به گردن تو باشد در این صورت تو اهل دوزخ می شوی و این سزای ستمکاران است. منظور این است که من مظلوم و مقتول باشم، برایم بهتر از این است که قاتل و ظالم باشم؛ چون قاتل و ظالم علاوه بر اینکه گناه خود را دارد گناه مقتول و مظلوم هم به گردن اوست، و این، علاوه بر گناه قتل نفس است چون قاتل با کشتن ظالمانه مقتول، به او بدهکار می شود و خداوند برای استیفای حق مقتول قسمتی از گناهان او را به حساب قاتل می نویسد.

پس از این صحبتها، قابیل تصمیم به قتل برادر خود گرفت و نفس او این کار را برای او آسان نمود و او را وادار به کشتن برادر کرد و بالاخره برادر خود را کشت و از زیانکاران شد و این نخستین خون ناحقی بود که بر زمین ریخته می شد و عامل آن حسد بود.

در روایات آمده که هاییل خوابیده بود و قابیل ناگهان سنگ بزرگی را بر سر او کوفت و او در دم کشته شد. جسد برادر در دست قابیل ماند و او نمی دانست که با جسد برادر چه کند تا اینکه خداوند کلاغی را مأمور کرد که دفن کردن جسد او را در خاک به قابیل بیاموزد. قابیل دید که کلاغی بدن مرده حیوانی را آورده و زمین را با منقار خود کند و در زیر خاک پنهان کرد. او هم فهمید که می تواند زمین را بکند و جسد برادرش را زیر خاک دفن کند او چنین کرد و با خود می گفت: وای بر من آیا ناتوان شدم از اینکه مانند این کلاغ جسد برادرم را دفن کنم. و او

از پشیمانان شد.

کلاغ پرنده‌ای است که گاهی طعمه خود را در زیر خاک پنهان می‌سازد تا بعدها از آن استفاده کند. گاهی حیوانات کارهایی را از روی غریزه انجام می‌دهند که بشر آن را نمی‌داند و در مقابل آن، خداوند به بشر عقل داده که می‌تواند از حوادث پیرامون خود چیزهایی را بیاموزد و کسب تجربه کند. بشر حتی از پدیده‌های جوی و حوادث طبیعی هم می‌تواند چیزهایی را بیاموزد مانند نیوتن که از افتادن سیب از درخت قانون جاذبه عمومی را کشف کرد.

کشته شدن هابیل به دست قابیل و این جنایتی که برای نخستین بار انجام گرفت، سرآغاز تمام کشتارهایی است که بعدها در میان فرزندان آدم صورت گرفت و لذا خداوند برای جلوگیری از قتل نفس و کشتن انسانها چنین مقرر داشت که کشتن یک نفر به منزله کشتن تمام انسانهاست و در مقابل، زنده کردن یک نفر و نجات دادن او از هلاکت به منزله زنده کردن تمام انسانهاست. یعنی کشتن یک نفر آنچنان نزد خداوند مهم است و جنایت بزرگی به حساب می‌آید که گویا قاتل، تمام انسانها را کشته است. چون مجازات او در دنیا اعدام است و این حکمی است که اگر هزاران نفر را هم بکشد همان حکم اجرا می‌شود و در آخرت نیز عذاب و کیفر الهی که به سراغ او می‌آید، بالاترین عذابهاست و همان عذاب کسی است که همه انسانها را کشته است:

«...أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»
(مائده/۳۲)

هرکس کسی را بکشد بدون اینکه او کسی را کشته باشد یا در زمین فساد کند، مانند آن است که همه مردم را کشته است و هرکس کسی را زنده کند، مانند آن است که همه مردم را زنده کرده است.

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»
(نساء/۹۳)

هرکس مؤمنی را از روی عمد بکشد، پس کیفر او دوزخ است که جاودانه در آن خواهد بود و خدا بر او خشم گرفته و به او لعنت کرده و برای او عذابی بزرگ آماده ساخته است.

ملاحظه می‌کنید که این بالاترین عذابی است که بر کسی وعده داده شده است بنابراین

کشتن یک نفر از نظر عذاب الهی به منزله کشتن همه انسانهاست و چون کشتن یک نفر چنین باشد، معلوم است که نجات دادن او از مرگ به هر طریقی که باشد مانند نجات دادن و زنده کردن یک جامعه است.

از دیدگاه قرآن، در مسأله مرگ و زندگی، فرد همانند جامعه است و فرد همان ارزش و اهمیتی را دارد که جامعه دارد چون جامعه چیزی جز گردهم آیی همان افراد نیست و از همین فردهاست که جامعه تشکیل می‌گردد. جنایتی که بر فرد وارد می‌شود، در واقع جنایتی است که بر جامعه وارد شده است.

دیگر اینکه وقتی جانی به خود اجازه می‌دهد انسانی را بکشد، او در واقع به مرحله‌ای رسیده است که هر کس را که مزاحم او باشد و مانند مقتول سر راه او قرار بگیرد، می‌کشد. در مقابل، کسی که این صفت روحی را دارد که جان انسانی را از مرگ نجات می‌دهد، او این آمادگی را خواهد داشت که هر انسانی را که در معرض خطر است و او می‌تواند نجاتش بدهد، اقدام لازم را درباره او انجام دهد. بنابراین برای قاتل که دستش به خون یک نفر آلوده شد، ریختن خون دیگران هم قابل تصور است و همین‌طور در طرف مقابل برای کسی که اقدام به زنده کردن انسانی نمود، انسانهای دیگر هم همان حکم را دارد.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که: نخست اینکه هر کشتنی این حکم را ندارد، بلکه کشتن یک انسان بی‌گناه چنین عواقبی دارد و گرنه کشتن کسی که آدم کشته و از روی قصاص انجام می‌گیرد یا کشتن کسی که در زمین فساد می‌کند، نه تنها گناه نیست؛ بلکه باعث سعادت جامعه می‌شود. از این جهت آیه شریفه، این دو مورد را استثنا می‌کند.

دوم اینکه: منظور از کشتن و زنده کردن در این آیه همان معنای متعارف آن است. در عین حال در بعضی از روایات ما به آن تعمیم داده شده و به گمراه ساختن و هدایت کردن هم اطلاق شده است. طبق این روایات، کسی که کسی را گمراه می‌کند و از راه راست منحرف می‌سازد، گویا همه مردم را گمراه کرده و کسی که کسی را هدایت می‌کند و به راه درست رهنمون می‌شود، گویا همه مردم را هدایت کرده است و گمراهی مرگ و هدایت زندگی است. این تشبیه در قرآن نیز آمده است.